

فرقه‌های صوفیه تا روزگار کشف المحجوب هجویری^۱

دکتر محمود عابدی
استاد دانشگاه تربیت معلم

در میان متون اولیه صوفیه، نخستین اثری که در آن از فرقه‌های صوفیان سخن گفته شده است، کشف المحجوب هجویری، از آثار قرن پنجم هجری است. هجویری (م: حدود ۴۷۰) در یکی از ابواب این کتاب، صوفیان را دوازده فرقه معرفی کرده و محوری‌ترین اصل اعتقادی عملی آنان را شرح داده است. برای بعضی از محققان تصوف و خوانندگان کشف المحجوب این سؤال پیش آمده است که آیا این فرقه‌ها در واقع وجود داشته‌اند، یا هجویری در تألیف کتاب خود چنین ترتیبی را سامان داده است؟ نوشته حاضر جست و جویی درباره فرقه‌های صوفیه در قرون اولیه، شناسایی دوران حیات آنان و یافتن پاسخی برای آن پرسش است.

فرقه‌های تصوف، کشف المحجوب هجویری، تاریخ تصوف، تصوف، عرفان.

◀ مقدمه

کشف المحجوب بعد از شرح تعرف مستملی بخاری (م: ۴۳۴)، نخستین کتابی است که به زبان فارسی در تصوف نوشته شده است. نویسنده آن ابوالحسن علی بن عثمان جلّابی هجویری است و تألیف آن را در حدود سال ۴۷۰ هجری قمری به پایان برده است. از جمله ارزش‌های گوناگون این کتاب که آن را در زمره منابع دست اول و کم نظیر تصوف اسلامی قرار داده است، وجود اطلاعاتی است که برای نخستین بار در آن عرضه شده‌اند و در دیگر کتب موجود و شناخته شده صوفیه، سابقه روشنی برای آن‌ها نمی‌توان یافت. بخشی از این اطلاعات درباره فرقه‌های مختلف صوفیه است که باب چهاردهم کتاب (کشف المحجوب، ۱۳۸۳، ص ۲۶۷-۳۸۱) به آن اختصاص یافته است. علاقه مند تصوف و تاریخ آن، وقتی این باب کتاب را ملاحظه می‌کند و با فرقه‌های دوازده گانه صوفیه و مهمترین اصل اعتقادی - عملی هر یک از آنان آشنا می‌شود، ممکن است از خود بپرسد که آیا این گروه‌ها، به گونه‌ای که در این جا معرفی می‌شوند، در واقع وجود خارجی داشته‌اند، یا هجویری بنا به دلایلی، و از جمله به سبب طرحی که در عرضه وجوه تصوف و سامان دادن کتاب خود داشته است، آن را پرداخته است؟^۳ این نوشته کوششی برای رسیدن به جواب آن پرسش است.

◀ تصوف، عرصه‌ای برای تعدد و تنوع فرقه‌ها

مؤلفان صوفیه در پیوند مبانی و اصول تصوف با قرآن کریم و اندیشه‌های پیامبر اسلام (ص) و رابطه بسیاری از آداب صوفیانه با سیره عملی آن حضرت و شیوه رفتار اصحاب توافق دارند و غالباً برای هر نوع آیین و ادب خانقاهی سابقه‌ای در سنت رسول و در زندگی و احوال اصحاب و پیشوایان مذاهب جستجو می‌کنند. از این رو، در گزارش‌های تاریخ این قوم، بیشتر مؤسسان مذاهب هم از پیشروان تصوف قلمداد شده‌اند.^۴ با همه این احوال کمتر منبع معتبری می‌توان یافت که پدید آمدن کلمات تصوف و صوفی، در معنی اصطلاحی، را تا صدر اسلام و روزگار حیات یاران پیامبر پیش برده،^۵ حتی پیشگامان تصوف نیز در میان زاهدان معروف قرن دوم جستجو و

معرفی شده‌اند، یعنی مقارن روزهایی که اسلام از شبه جزیره عربستان بیرون آمده و از شرق و غرب گسترش یافته است^۶ و ما می‌دانیم که در این روزها، در قرائت و تفسیر کتاب یگانه مسلمانان نیز قاریان و مفسران متعددی پیدا شده‌اند و در قرائت^۷ آیات مکتوب قرآنی و گزارش مفهوم و تفسیر آن هم، چه بسا اختلاف‌هایی پدید آمده است. حکم تنوع در کیفیت تبیین اصول اعتقادی، در آن معرکه آرا و ظهور دیدگاه‌های گوناگون، خود به خود روشن است.

حکایت تصوف و تعدد فرق آن در میان مسلمین را نیز، باید چنین دید؛ یعنی روزی که تصوف به عنوان پدیده‌ای اجتماعی پدیدار شد و به تدریج در هر جانب از جهان اسلام نماینده‌ای یافت؛ ابوهاشم صوفی از کوفه بود، ابراهیم ادهم از بلخ، معروف از کرخ بغداد، ذوالنون از مصر و بایزید از بسطام.

پژوهشگر تاریخ تصوف به خوبی این پراکندگی را در جمع صوفیان قرون اولیه در می‌یابد و اعتراف می‌کند که نمی‌توان به سادگی، در فهم و دریافت این شخصیت‌ها از حقایق و بیان آن و در نتیجه تعالیم صوفیان، مشابهت تامی را جستجو کرد، یا مجموعه آدابی را که آنان می‌ورزیدند و معاملات را که مریدان و هواداران را به مواظبت و مداومت آن توصیه می‌کردند، از هر جهت همانند تصور کرد. البته تحقق مطابقت تام در حوزه‌های اعتقاد و عمل هم در آن شرایط امر ممکن و ساده‌ای نبود؛ چرا که بزرگان صوفیه، چنان‌که گذشت، هر یک در گوشه‌ای، در میان قومی و با ذخایر معنوی و پیشینه تاریخی دیگری می‌زیستند.^۸ از این‌ها گذشته، بر خلاف نمایندگان شریعت و متولیان آن، که غالباً مجذوب و مطلوب عامه دینداران بودند و معمولاً در پیرامون مرکز، مرکز خلافت که معمولاً خود را حامی دین و دینداران نشان می‌داد، سیر می‌کردند، اینان به انقطاع از خلق اهتمام می‌ورزیدند و گشایش کار و بسط حال خود را در عبادت و خلوت و احیاناً سفرهایی که دیدار مشایخ را ممکن می‌ساخت می‌دیدند، در احوال شخصی نیز خواص آنان در رهایی از قید عادات می‌کوشیدند و با نگاهی دیگر به جهان هستی، یافت تازه‌ها را از غنیمت‌های وقت می‌شمردند.^۹

نتیجه طبیعی این موقعیت و احوال مختلف، آن بود که در میان مشایخ قوم، حتی در

محدوده هر یک از اقالیم فرهنگی نیز تفاوت‌هایی بروز کند؛ چنان‌که سؤال‌کننده در جواب پرسش واحد از هر یک از مشایخ، پاسخ‌های متفاوتی می‌شنید. خواننده می‌تواند، مثلاً به اقوال صوفیان نیمه دوم قرن سوم بغداد، روزهایی که چندان از عمر تصوف و تولید و جمع آثار صوفیان نگذشته است، در باب «تصوف» نگاه کند تا به روشنی در یابد که هر یک از گویندگان به اقتضای دریافت و دیدگاه خود چه سخنان گوناگونی گفته‌اند و سخن آنان با گفته‌های دیگران تا چه اندازه متفاوت است. بگذریم از این که تأثیر وقت، احوال مخاطب و عوامل پیرامونی متفاوت هم، گفته‌ها را متفاوت می‌کرده است. همه این معانی در چگونگی تعلیمات مراکزی که به تدریج جمعی از مریدان را فراهم می‌آورد و جایگاهی را برای تلقی و تلقین آداب خاص سامان می‌داد و مدعی بود در کشف حقایق دین و معرفت خلق و خالق راهی می‌گشاید، تأثیری آشکار داشت. نظام خانقاه از همان روزهای نخست و در صورت ابتدایی خود نیز، به ضرورت شیوه مریدی و مرادی را تجویز می‌کرد و تفاوت مراتب مشایخ در آگاهی و شناخت و نوع سیر و سلوک و چگونگی ارتباط با هواداران، گروه متمایز مریدان را شکل می‌داد و حاصل آن بود که در عالم تصوف گروه‌های مختلفی پدیدار شود، گروه‌هایی که اگر در بیشتر اصول نیز اختلاف عمده‌ای نداشتند، دست کم در نوع تأکید بر بعضی از فروع و شیوه سیر و سلوک تفاوت‌هایی داشته باشند.^{۱۱}

«فرق صوفیه در آثار پیش از کشف المحجوب»

آن‌چه گفتیم اشاره‌ای به مقتضیت جوامع اسلامی بود که به سبب گسترش روزافزون خود در قرن‌های دوم تا چهارم، هم اقوام متنوعی را در خود جای می‌داد و هم از نظر فرهنگی ساحت‌های گوناگونی را شامل می‌شد و تنوع مذاهب و فرق تصوف هم جزئی از آن بود. بنابراین تعدد و تنوع فرقه‌ها در قلمرو تصوف، در قرون سوم و چهارم، با توجه به تنوع زمینه‌های فرهنگی، واقعیتی دور از انتظار نبود و هر چند بیشتر مؤلفان شناخته شده برای این موضوع بابی نگشوده‌اند، در مطاوی آثار موجود، سخنانی هست که قابل ملاحظه است و ممکن است در حد خود ما را در این

جست و جویاری کند. اما آثاری که در آن‌ها اطلاعاتی را در این زمینه می‌توان یافت عبارتند از: آثار صوفیان، تذکره‌های صوفیان، کتب تاریخی. آثار صوفیان: نوشته‌ها و مؤلفات صوفیان از لحاظی که در اینجا مورد نظر ماست، بر دو نوعند:

الف) آثاری که به حسب موضوعی خود، به واسطه دیگر، طریقت مؤلف را نشان می‌دهند. شمار این نوع، در میان مؤلفات صوفیه بسیار اندک است، از این رو، اطلاعات برآمده از منابع مستقیم و بالنسبه قابل اعتمادی که در شناخت مذهب فکری و عملی مشایخ ما را یاری دهند، محدود است. بی تردید ختم الولاية حکیم ترمذی ۱۲ (م: ۲۹۶) و شهرت او به داشتن آرای خاصی در باب اولیا (جستجو در تصوف ایران، ص ۵۱-۵۲) به همان اندازه به اصل طریقت او، به گفته هجویری «ولایت» اشاره دارد که الصبر و الرضای^{۱۳} حارث محاسبی (م: ۳۴۳) نوع تلقی او را از تصوف و اهتمامش را به اصل «رضا» نشان می‌دهد.

گفتنی است که این معنی، در درجه اول، نسبت «ولایت» و «رضا» به حکیم ترمذی و حارث محاسبی را تأیید می‌کند و خود به خود از وجود فرقه‌های منسوب به آنان، حکیمیه و محاسبیه، اطلاعی به دست نمی‌دهد. درست بر خلاف مجموعه اشعار و آثار حلاج (مقتول: ۳۰۹) و بعضی از سخنانش که در زمان حیات او نیز، گاهی به حلول تفسیر شده و بعضی از مریدان را به آن پای بند کرده است.

ب) آثاری که در آن‌ها گروه‌هایی از صوفیان معرفی می‌شوند. در میان آثار صوفیه پیش از هجویری کتابی که صوفیان را، چنان‌که بوده‌اند، یا چنان‌که خود را به آن می‌نامیده‌اند بشناساند، سراغ نداریم. تنها سخنان اشارت‌وار ابوبکر کلابادی (م: ۳۸۰) مؤلف التعرف است که به نوعی از گروه‌های مختلف صوفیان که بر اساس نوع سلوک و رفتارهای ظاهری تقسیم می‌شوند، خبر می‌دهد. کلابادی در بیان وجه تسمیه اهل تصوف و نسبت آن‌ها به صوف - که به نظر او و به درستی تسمیه‌ای به حکم ظاهر احوال است - و مشابهت روزگار آنان با اهل صفه (التعرف، ص ۲۱-۲۲)، نام‌هایی را می‌آورد که صوفیان به آنان موسوم بوده‌اند. بنا بر سخن کلابادی، مردم، صوفیان را

چنین می‌نامیدند: به سبب آن که از وطن بیرون می‌رفتند «غریبا» چون بسیار سفر می‌کردند «سیاح» به دلیل آن که در بیابان‌ها به سر می‌بردند و به ضرورت در غارها می‌آسودند، مردم آن ناحیه آن‌ها را «شکفتیه» می‌گفتند؛ چنان که در شام، به جهت قناعت به حداقل غذا، آن‌ها را «جوغیه» می‌نامیدند؛ با توجه به ترک مال «فقیر» گفته می‌شدند و سرانجام به سبب پشمینه‌پوشی آن‌ها را «صوفی» می‌گفتند.^{۱۴}

اگر بتوان کاربرد این نام‌ها و نسبت‌ها را هم زمان تصور کرد، چنان که از سخن کلابادی چنین بر می‌آید، باید گفت که به مرور زمان «صوفی» بر دیگر نسبت‌ها غلبه کرده و رواج و شیوع استعمال آن در حوزه‌ای گسترده‌تر، بیشتر آن‌ها را به فراموشی سپرده است.

تذکره‌های صوفیان: از سال‌های پیش از هجویری (م: حدود ۴۷۰) آثاری در ترجمه مشایخ و تاریخ تصوف در دست است که مهم‌ترین و معروف‌ترین آن‌ها طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمان سلمی (م: ۴۱۲) و حلیة الاولیای حافظ ابونعیم اصفهانی (م: ۴۳۰) است. در این دو تذکره اولیا، کوشش آشکار مؤلفان بر آن بوده است که اقوال و حکایاتی از پیشروان صوفیه فراهم آورند و کمتر به جنبه‌های دیگر زندگی آن‌ها پرداخته‌اند.

حافظ ابونعیم که در هنگام تألیف کتاب خود، سال ۴۲۲ حلیة الاولیاء ج ۱۰ ص ۴۱۰)، گذشته از بسیاری از منابع^{۱۵}، طبقات الصوفیه و بعضی دیگر از آثار سلمی را در اختیار داشته و بنابراین از شیوه کار او هم آگاه بوده است، در ذکر «اعلام متحققان صوفیه و امامان آنان» (همان، ج ۱ ص ۴) گستره موضوع را چنان فراخ می‌دیده که در کتاب او، امثال سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، عبدالله بن زبیر و ... هم در زمره اولیا و اصفیا درآمده‌اند، در حالی که هم او از ذکر ابوحنیفه، مؤسس یکی از فرقه‌های مهم اهل سنت و حلاج، موضوع سخن و بحث مؤلفان قرن پنجم، سر باز زده است.^{۱۶} درباره فرق صوفیه نیز، نگارنده در حلیة الاولیا اشاره قابل‌ذکری نیافته است.

ابو عبدالرحمان سلمی طبقات الصوفیه خود را به گونه‌ای ترتیب داده که پنج طبقه

از «ائمه، مشایخ و علما»ی صوفیه را شامل شود و در هر طبقه ترجمه بیست تن از «ائمه» را که در یک دوره می‌زیسته‌اند، بیاورد و از «کلام، اخلاق و سیره» آنان چیزی نقل کند که «طریقت، حال و علم»شان را نشان دهد (طبقات الصوفیه، ص ۳). بنابراین انتظار آن است که منقولات سلمی، خواننده را در رسیدن به «طریقت»های متفاوت صوفیان یاری دهد.

سخنان ابو عبدالرحمان سلمی و اقوال منسوب به مشایخ در طبقات الصوفیه، در واقع هم به مقامات و مقالات صوفیان اشارتی دارد، اما غالباً چنان نیست که آشکارا جهت فکری و عملی آنان را نشان دهد، به خصوص که موضوع اقوال متفاوت است و پیداست که مؤلف به توجه خاص شخصیت‌ها بر بعضی از اصول تصوف و تأکید به شیوه خاصی از سلوک، چندان نمی‌اندیشیده است. از این میان، تنها اقوال منسوب به سهل تستری (ص ۲۰۶-۲۱۱) است که غالباً تأکید و توصیه بر مجاهده و تهذیب نفس است و سخنان حلاج (ص ۳۰۷-۳۱۱) که در هوا و فضای دیگری است و رای و نظر خاص او را در معرفت و توحید تبیین می‌کند. حتی اقوال یحیی بن معاذ رازی (ص ۱۰۷-۱۱۴) که «در علم رجا سخن گفته و در آن سخنان نیکو دارد» (طبقات الصوفیه، ص ۱۰۷)، یا سخنان ابوسعید خرازی (ص ۲۲۸-۲۳۲)، «نخستین کسی که در فنا و بقا سخن گفت» (همان، ص ۲۲۸)، در موضوع «رجا» و «فنا و بقا» هیچ گونه برجستگی ندارند؛ یا آنچه به جنید، نماینده تام و تمام شریعت در تاریخ تصوف، نسبت یافته است (همان، ص ۱۵۵-۱۶۳)، شامل موضوعات گوناگونی است و کمتر از یک سوم آن به تهذیب نفس، گزارده اعمال و توجه به حق اختصاص یافته است.

با همه این اوصاف، طبقات الصوفیه سلمی، در بخش سخنان مختصر و شناسنامه‌ای مؤلف، در معرفی مشایخ از اشارتی به بعضی از اصحاب طریقت خالی نیست. عبدالله خبیق انطاکی (زنده در نیمه اول قرن سوم): طریقت او در تصوف، طریقت نوری^{۱۷} بود و با مریدان او صحبت کرده بود. (ص ۱۴۱)

ابوالحسین نوری (م: ۲۹۵): در وقت او بهتر از طریقت او (به گفته هجویری: ایثار) نبود.

(ص ۱۶۴)

ابو عثمان حیری (م: ۲۹۸): طریقت ابو حفص (از بزرگان ملامتیه) را پذیرفت و طریقت تصوف (و ظاهراً طریقه ملامتیه) را در نیشابور او منتشر کرد. (ص ۱۷۰)

یوسف بن حسین رازی (م: ۳۰۳): او در طریقت خود، یعنی در دوری از جاه و ترک تصنع و به کار داشت اخلاص (= ملامت) یگانه بود. (ص ۱۸۵)

ابوبکر یزدانیار ارموی (معاصر شبلی، م: ۳۳۴): طریقتی مخصوص به خود داشت. سخنان بعضی مشایخ را رد می کرد. (ص ۴۰۶)

ابو عبدالله سالم بصری (م: حدود ۲۹۷): طریقتش همان طریقت استاد خود، سهل ستری بود. در بصره پیروانی دارند که به او و پسرش منسوبند. (ص ۴۱۴)

ابو عمرو اسماعیل بن نجید (م: ۳۶۵): طریقتی داشت (در ملامت) که بدان منفرد بود. (ص ۴۵۴)

و از این سخنان دست کم وجود و ادامه ملامتیه و سهلیه را می توان دریافت. کتب تاریخی: از میان کتاب های تاریخی قرن های چهارم و پنجم آن که از فرقه های تصوف یاد کرده است، البدء و التاریخ نوشته مطهر بن طاهر مقدسی (م: بعد از ۳۵۵) است. به گفته مقدسی «ایشان (صوفیان) به هیچ مذهب معلوم و عقیده مفهومی گرایش ندارند، چرا که ایشان متدین به خاطرها و خیال هایند و از اندیشه ای به اندیشه دیگر روی می آورند.» (آفرینش و تاریخ، ص ۸۳۱).

فرقه های تصوف، چنان که او شناخته است، عبارتند از: حسنیه (قایلان به حلول)، ملامتیه (اهل اباحه و بی اعتنا به ملامت و نکوهش دیگران)، سوقیه (? احتمالاً آن هایی که با تصوف، بازاری ساخته اند و آن را دام صید دنیا کرده اند) و معذوریه (کسانی که کافران را در کفر خود معذور می شناسند) (همان، ص ۸۳۱-۸۳۲)

نوع سخن مقدسی در یاد کرد فرقه های تصوف، یادآور گروه هایی از صوفی نمایانی است که قشیری و هجویری نیز از آن ها شکوه دارند (ترجمه رساله قشیری، ص ۱۱؛ کشف المحجوب، ص ۱۰) و کسی مانند ابن جوزی را و می دارند که حتی بعضی از بزرگان تاریخ تصوف را هم از گرفتاران تلبیس ابلیس بشناسد (تلبیس ابلیس، ص ۱۹۹ به بعد) و گفتار و رفتارشان از آن همه آداب و تعالیم انسانی صوفیان، «اکل الصوفی»^۸ را به

زبان‌ها می‌اندازد. روشن است که این نگاه بیرونی و از سر انکار را نمی‌توان با قول ابونصر سراج (م: ۳۷۸) که صوفیان را «امینان حق در زمین، خازنان اسرار و علم الهی، برگزیدگان خلق خدا و ..» می‌گوید (اللمع، ص ۳۳)^{۱۹}، یا با رأی غزالی (م: ۵۰۵) که آنان را «سالکان خاص راه خدا، سالکانی با بهترین سیرت، درست‌ترین طریقت و پاک‌ترین خلق و خوی» می‌شناسد (المنقذ من الضلال، ص ۳۹) یک سان شمرد. از طرف دیگر این قول مقدسی با گفته مؤلف تبصرة العوام (زنده در قرن ششم) قابل مقایسه است که فرقه‌های صوفیان عصر خویش را چنین معرفی می‌کند:

پیروان حلاج (مدعیان اتحاد)، عشاق (معتقدان به حلول، و نیز اشتغال انبیا به غیر حق)، نوریه (معتقدان به حجاب‌های نوری و ناری)، واصلیه (مدعیان وصول به حق و تارکان آداب و تکالیف دینی)، ؟ (اهل مجاهده و منکران اهمیت و اعتبار نظر و استدلال و علم)، ؟ (آن‌ها که هم‌مشتان جز شکم نیست و به هوای آن پیوسته از این خانقاه به آن خانقاه می‌روند) (تبصرة العوام، ص ۱۲۲-۱۳۳).

◀ فرقه صوفیه در کشف المحجوب

یافته‌های ما از منابع پیش از کشف المحجوب، درباره فرقه‌های تصوف بیش از این نیست.

اکنون به روایت هجویری و سخنان او در این باب می‌پردازیم، اما پیش از هر سخنی یادآوری چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

الف) تنظیم و ترتیب شمار فرقه‌های تصوف و اصل مربوط به هر یک، به صورتی که فهرستی از آن، پس از این خواهد آمد، ظاهراً ابداع هجویری است^{۲۰}، اما وجود تاریخی مشایخ، شاگردان و مریدان و پیروانشان، شیوع و رواج این اصول و مفاهیم در حوزه‌های تصوف و خلاصه، وجود بالقوه این فرقه‌ها و چه بسا گروه‌ها و فرقه‌های دیگر امری قطعی است، بی‌آن که از حضور مصطلحاتی مانند محاسبیه، قصاریه و ... در زبان اهل تصوف پیش از هجویری اطلاعی باشد.

ب) اگر هم اسامی فرقه‌ها به گونه‌ای که می‌بینیم، ابداع هجویری باشد، وی در

انتخاب عناصری مانند رضا، ملامت، سکر و ... - یعنی اصول اعتقادی - عملی فرقه‌ها - برای طرح و شرح، به رساله قشیریه توجه داشته است، چرا که در ابواب پنجاه و پنج گانه رساله قشیریه تنها «رضا، مجاهده و ولایت» آمده است و بقیه آن عناصر نیز در بخش الفاظ (الرسالة القشیریة، ص ۱۳۰-۱۷۶؛ ترجمه رساله قشیریه، ص ۸۷-۱۳۵) به اختصار و اجمال گزارش شده‌اند.

فرقه‌های دوازده گانه تصوف، مؤسس آن‌ها و عمده‌ترین اصل اعتقادی هر یک بنابر آن چه هجویری آورده است، چنین است:

۱. محاسبیه: ابو عبدالله حارث محاسبی بغدادی (م: ۲۴۳)، رضا.
۲. قصابیه: ابوصالح حمدون قصار نیشابوری (م: ۲۷۱)، ملامت.
۳. طیفوریه: ابویزید طیفور بن عیسی بسطامی (م: ۲۶۱)، سکر.
۴. جنیدیه: ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی (م: ۲۹۷)، صحو.
۵. نوره: ابوالحسین احمد نوری بغدادی (م: ۲۹۵)، ایثار.
۶. سهلیه: ابو محمد سهل بن عبدالله تستری (م: ۲۸۳)، مجاهده.
۷. حکیمیه: ابو عبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی (م: بعد از ۲۸۵)، ولایت.
۸. خرازیه: ابو سعید احمد بن عیسی خراز بغدادی (م: ۲۸۶)، فنا و بقا.
۹. خفیفیه: ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی (م: ۳۷۱)، غیبت و حضور.
۱۰. سیاریه: ابوالعباس قاسم سیاری مروزی (م: ۳۴۲)، جمع و تفرقه.
۱۱. حلمانیه: ابو حلیمان دمشقی (م: ؟)، حلول.
۱۲. حلایه: ابوالقاسم فارس بن عیسی بغدادی (م: بعد از ۳۱۰)، از مریدان حلاج، حلول.

دربارۀ بیشتر این فرقه‌ها، در ضمن سخنان هجویری و احياناً در آثار دیگران اطلاعاتی می‌توان یافت:

۱. قصابیه (= ملامتیه): اهل ملامت از خراسان و به خصوص از نیشابور بودند (تهذیب الاسرار ۳۹). اندیشه ملامتی - فتوت، ترک ریا (اخلاص) و قبول ملامت (بی‌اعتنایی به رد و قبول خلق) - عکس‌العملی بود در برابر اهل رسم و ظاهر و از همان سال‌ها، نیمه‌های قرن سوم هجری، که مبلغان و مروجانی مانند حمدون قصار،

ابوحفص حداد و ابوعثمان حیرری یافت، همواره زمینه اجتماعی مناسبی داشت که تا سال‌های سال - تا امروز - ادامه یابد. پس از حمدون قصار (م: ۲۷۱) و اصحاب او، در قرن چهارم هم در خراسان حضور جدی داشت، چنان‌که مثلاً ابوعمرو بن نجید (م: حدود ۳۶۰)، جد مادری ابو عبدالرحمان سلمی، از اهل ملامت بود و «در طریقت خود منفرد» (طبقات الصوفیه، ص ۴۵۴؛ نفحات، ص ۲۳۱).

پیش از این، به سخن مقدسی (م: بعد از ۳۵۵) در باب ملامتیه اشاره کردیم، اما توجه خاص سلمی به ملامتیه و تألیف رساله‌ای بالنسبه جامع درباره آن گروه^{۱۱}، اختصاص یکی از ابواب کشف المحجوب (ص ۸۵-۹۴) به ملامت و یاد هجویری از بعضی از مدعیان ملامت - به گفته او - وجود آن‌ها را در خراسان و در قرن پنجم نشان می‌دهد. در آثار دیگران و در قرون بعد هم گاهی نشانه‌هایی از آنان را می‌بینیم:

خواجه عبدالله انصاری (م: ۴۸۱) گفت:

«... اکنون قوم، اباحت و تهاون شرع و زندقه و بی ادبی و بی حرمتی بر دست گرفته اند که ما ملامتیانیم. باش تا فردا شود» (طبقات الصوفیه هروی، ص ۱۲۲).

شهاب الدین عمر سهروردی (م: ۶۳۲) می‌گوید:

«پیوسته در خراسان گروهی از اینان (ملامتیان)، هستند و مشایخی دارند که تعالیم طریقت و آداب سیر و سلوک را به آنان می‌آموزند. من در عراق کسانی را دیدم که به این طریق می‌رفتند؛ اما به این اسم معروف نبودند. ملامتیه اصولاً در زبان عراقیان تداولی ندارند» (عوارف المعارف، ص ۴۹).

سال‌ها پس از سهروردی، عزالدین محمود کاشی (م: ۷۳۵) وقتی ترجمه آزادی از عوارف المعارف ترتیب می‌داد، طالبان حق را دو گروه دانست: «متصوفه و ملامتیه» و بدین گونه ملامتیان را گروهی متمایز از صوفیان معرفی کرد (مصباح الهدایه، ص ۱۱۶ - ۱۱۵) و از اهل ملامت سخن چنان گفت که گویی به وجود ملامتیان در روزگار خود گواهی می‌دهد.^{۱۲}

۲. طیفوریه: شیوه سلوک و نوع تأملات و سخنان بایزید (م: ۲۶۱)، چنان جاذبه‌ای داشت که حلقه‌ای از اهل معرفت را گرد او فراهم آورد. منابع شناخته شده تصوف،

بعضی از جمع شاگردان و مریدان او، مانند ابوموسی دیبلی (طبقات الصوفیه هروی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶) و عمی^{۳۳} بسطامی (ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۸ و ۶۸۵؛ نفحات الانس، ص ۳۰۵) را معرفی می‌کنند. در قرون چهارم و پنجم، حضور طریقت و پیروان بایزید برای ما مسلم تر است. بعضی از چهره‌های درخشان تصوف خراسان، مانند شیخ المشایخ ابو عبدالله داستانی (م: ۴۱۷) و ابوالحسن خرقانی (م: ۴۲۵)، هم ولایتی‌های بایزید، به طریق او می‌رفتند و نسبت ارادتشان به او می‌رسید (نفحات الانس، ص ۳۰۵ و ۳۰۳). شیخ سهلگی (م: ۴۷۶) که هجویری با او دیدار کرده بود و وی را به بزرگی ستود (کشف المحجوب، ص ۲۶۲)، مرید ابو عبدالله داستانی و «خلف نیکوی» او بود، «جزو^{۳۴}ی از انقاس شیخ؛ با خود داشت و آن را برای هجویری گفت یا خواند (همان، ص ۲۴۹). از یکی از عبارات معارف بهاء ولد نیز می‌توان دریافت که در قرن ششم نیز «طایفه ابویزیدیان» مانند جنیدیان و خفیفیان موضوع سخن صوفیان بوده‌اند و درباره آن‌ها به عنوان گروهی از متصوفه عصر سخن گفته می‌شده است.^{۳۵} بنابراین، باید پذیرفت باب مکتب بایزید، سال‌ها به وسیله مریدان و پیروان او گشوده بوده و حتی گاهی گروه یا گروه‌هایی، برای توجیه الحاد خود، موضوعات و مجعولاتی را به او نسبت می‌داده‌اند^{۳۶} (کشف المحجوب، ص ۱۶۳).

۳. جنیدیه: وجود پیروان جنید (م: ۲۹۷) و طریقت جنیدیه از دیگر گروه‌های صوفیه روشن‌تر و یقینی‌تر است. هجویری خود را جنیدی معرفی می‌کند (کشف المحجوب، ص ۲۵۲) و نسبت شیخ او، ابوالفضل ختلی، به واسطه ابوالحسن حصری (م: ۳۷۱) و ابوبکر شبلی (م: ۳۳۴) به جنید می‌رسید (همان، ص ۲۵۲؛ نفحات الانس، ص ۲۳۶). غیر از اوف چه بسا کسانی بودند که هر چند به جنیدی شهرت نداشتند، اما نسبتشان به جنید می‌رسید و به هر صورت راه او را پذیرفته بودند، چنان‌که نسبت ابوسعید ابوالخیر به واسطه پیر صحبت وی، ابوالفضل حسن سرخسی، چنین بود (اسرار التوحید، ص ۲۶).^{۳۷}

در قرن‌های بعد هم می‌بینیم که بسیاری از صوفیان سلسله^{۳۸} خود را به جنید می‌رسانند (جوهر الاسرار، ص ۱۱۸؛ نفحات الانس، ص ۴۳۶) و بدین گونه خود را از

روندگان راه جنید می دانند.

۴. **سهلیه:** با این که شیوه عملی سهل تستری (م: ۲۸۳) و تأکید خاص او بر زهد و مجاهده با نفس، امری بود که بسیاری از صوفیان به آن توصیه می کردند و بعضی از آرای او نیز زبان زد قوم بود و به واسطه قوت القلوب ابوطالب مکی (م: ۳۸۰) حتی در آثار غزالی راه یافت (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۳۳ - ۱۳۴)، از فرقه سهلیه اطلاع چندانی نداریم. تنها می دانیم که بنا به گفته سلمی، ابوعبدالله سالمی (م: ۲۹۷) مرید سهل تستری بود و به طریق استاد خود می رفت و در قرن چهارم هم پیروان او در بصره مشهور بودند (طبقات الصوفیه، ص ۴۱۴). شگفت آن که هجویری سالمیان، پیروان ابوعبدالله سالمی، را از متعلقان حلما نیان می دانند (کشف المحجوب، ص ۲۰۰).

۵. **خوآزیه:** سلمی در طبقات الصوفیه و در معرفی هر یک از مشایخ، سخنان بسیار کوتاه و مختصری می آورد و علی القاعده باید این سخنان اشاره وار از نظر نویسنده، حاوی اطلاعات یقینی و مورد اعتمادی باشد. در این جا (طبقات الصوفیه، ص ۲۲۸)، ابوسعید خرازی (م: ۲۷۹) مانند ابوحفص حداد، جنید و سهل تستری از ائمه، ائمه قوم، معرفی می شود و ظاهراً مراد آن است که اینان، گذشته از تحصیل و طی مقامات دینی و نیل به درجه ای قابل اعتنا، مریدان و پیروانی داشته اند، از جمله مصاحبان و مریدان خراز ابوالحسن بن بنان (م: ۳۱۰) از بزرگان مشایخ مصر است (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۳۸۹؛ نفحات الانس، ص ۲۲۴ و ۷۷۴) که احتمالاً در روزهایی که خراز در پایان عمر خود، در مصر گذراند، در صحبت او بود. اما ابوسعید خراز بغدادی، با علو قدری که داشت، به سبب آن چه در کتاب السّر خود آورده بود، ناگزیر شد که بغداد را ترک کند و در این سفر ناگزیر مدتی را در بخارا گذراند (جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۴) و پس از چندی به مصر رفت و در همان جا درگذشت. از سوی دیگر می دانیم که ابوسعید خرازی را نخستین کسی گفته اند که در فنا و بقا سخن گفت و به گفته هجویری «طریقت خود را جمله اندر این دو عبارت - فنا و بقا - مضمّر گردانید. (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۲۲۸؛ کشف المحجوب، ص ۳۶۰) هم چنین در اوائل قرن پنجم در خراسان، به خصوص در حوزه نیشابور و طوس، موضوع فنا و بقا از مسائل و مباحث روز بود.

ابوالعباس شقانی، استاد هجویری، «راه خود را به فنا عبارت» می‌کرد و هم‌روزگار دیگر او، خواجه ابوالاحمد مظفر در فنا و بقا سخن می‌گفت و در این موضوع رساله‌ای هم نوشته بود (کشف‌المحجوب، ص ۲۵۵ و ۲۵۷). آیا می‌توان با این اشارات هجویری میان بعضی از مشایخ روزگار او و خراز و خرازیه رابطه‌ای برقرار کرد؟

۶. خفیفیه: شیخ المشایخ و شیخ الاسلام ۳۰، ابو عبدالله محمد بن خفیف (م: ۳۷۱)، نماینده بزرگ طریقت و شریعت در بخش‌های جنوبی ایران، مخصوصاً فارس است، منطقه‌ای که حلاج در آن جا پدید آمده و زندگی کرده بود. ابن خفیف هم مانند حلاج مدتی از عمر طولانی خود (۳۷۱ - ۲۶۷) را به سیاحت گذراند (کشف‌المحجوب، ص ۲۴۰) و با بسیاری از مشایخ مانند جنید (م: ۲۹۷)، ابن عطا (م: ۳۰۹ یا ۳۱۱) و احتمالاً ابو عبدالرحمان سلمی (م: ۴۱۲) دیدار کرد. ۳۲ گویا در همین سفر بود که حلاج را دید، از او تأثیر پذیرفت و پس از آن او را تأیید کرد (نفحات، ص ۱۵۳ و ۱۵۵): اما شیوه سیر و سلوک او در رفتارش با مردم و حکومتیان با حلاج متفاوت بود. وی بیش از هر چیز اهل زهد بود و جانب شریعت را رعایت می‌کرد و از همین رو وی را «مقبول الأوایل متبوع الأواخر» گفته‌اند (شدالازار، ص ۴۱). یکی از شاگردان او، ابوالحسن دیلمی (م: ۳۹۱)، «سیرت شیخ کبیر^{۳۳}» را نوشت و پیرامونین شیخ را معرفی کرد. از این گذشته، شیخ مرشد، ابواسحاق ابراهیم بن شهریار^{۳۴} (م: ۴۲۶) را که فرقه مرشدیه (کازرونیه) بدو منسوب است، از پیروان ابو عبدالله خفیف شمرده‌اند (شدالازار، ص ۲۹۹؛ نفحات، ص ۲۵۹).

بعضی از محققان هم از پیوند روزبهان بقلی (م: ۶۰۶) با طریقت ابن خفیف سخن گفته‌اند.^{۳۵} عبارتی را هم که پیش از این، از معارف بهاء ولد (ج ۱ ص ۳۴۶) نقل کردیم، به وجود خفیفیان در قرن ششم اشاره داشت. آنچه درباره مجاور شدن شیخ شیراز (م: ۶۹۱) در بقعه شیخ کبیر گفته‌اند (شدالازار، ص ۴۶۱) و اطلاعاتی هم که ابن بطوطه در قرن هشتم، از توجه عامه مردم و بزرگان شیراز، به آن بقعه به دست می‌دهد و داستانی افسانه‌واری هم که درباره او نقل می‌کند (سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱ ص ۲۶۲)، از دامنه شهرت شیخ و وجود معتقدان به او حکایت دارد.

۷. سیاریه: ابوالعباس سیاری (م: ۳۴۲)، گذشته از آن که با ابوبکر واسطی صحبت کرده بود و خود در تصوف مقامی داشت، عالمی فقیه نیز بود و به گفته سلمی همه اهل ولایت او مریدان وی بودند (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۴۴۰). هجویری این اشاره سلمی را با افزوده‌هایی آورده است. از سخن هجویری که مدتی هم در مرو بوده و بعضی از گفت و گوهای مکتوبی که میان مردم مرو و نسا گذشته، دیده است در میابیم که در قرن پنجم جمعی از مردم این دو شهر از پیروان سیاری بوده‌اند و به نظر او طریقت سیاری با همان صورت اصلی خود، در آن ناحیه ادامه داشته است (کشف المحجوب، ص ۷۶، ۲۶۲ و ۳۷۲). از مریدان معروف ابوالعباس سیاری، عبدالواحد سیاری (م: ۳۷۵) است که بسیاری از اقوالش از زبان وی نقل می‌شود.

۸. حلمانیه: حلمانیان به ابو حلیمان منسوبند که گفته‌اند ایرانی بود؛ اما چون طریقت خود را در دمشق آشکار کرد، به دمشقی شهرت یافت. ابو حلیمان را از شاگردان ابو عبدالله سالمی (م: حدود ۲۹۷) گفته‌اند و احتمالاً از همین روست که هجویری سالمیان را از متعلقان به حلمانیه معرفی می‌کند. از جمله گروه‌هایی که عبدالقادر بغدادی (م: ۴۲۹) از آن‌ها سخن گفته است حلمانیه است (الفرق بین الفرق، ص ۲۵۹) و پیداست که از نظر او هم، این گروه مشهور و قابل ذکر بوده‌اند.

۹. حلاجیه: در وجود گروه‌هایی که در قرن‌های چهارم و پنجم به قول حلول مشهور بودند، تردیدی نیست. به سخن مقدسی (آفرینش و تاریخ، ص ۸۳۱) پیش از این اشاره کردیم و چنان که گفتیم، صاحب تبصرة العوام هم در گزارش خود از فرقه‌های صوفیه، نخستین گروه را کسانی معرفی می‌کند که دعوی اتحاد می‌کنند و رئیس ایشان حسین بن منصور حلاج است (تبصرة العوام، ص ۱۲۲). هجویری نیز وقتی از دیدار خود با ابوجعفر صیدلانی که به حلاج (میلی عظیم داشت) یاد می‌کند (کشف المحجوب، ص ۲۶۱)، از کثرت پیروان پراکنده حلاج (حلاجیان) در عراق خبر می‌دهد و بدین ترتیب، بار دیگر وجود این گروه را تأیید می‌کند.

اطلاع ما از گروه‌های محاسبیه، نوریه و حکیمیه از دیگر گروه‌ها بسیار کم‌تر است؛ با این که رضا، ولایت و ایثار از عناصر اصلی تصوف و از اهم اخلاق صوفیان

محسوب شده است و حارث محاسبی، ابوالحسین نوری و حکیم ترمذی هم از شخصیت‌های معروف و مؤثر در تاریخ تصوف به شمارند و بعضی از آثارشان نیز قول هجویری را دربارهٔ مذهب فکری و طریقتشان تأیید می‌کند. به عبارت دیگر: حارث محاسبی را استاد بیشتر بغدادیان و از جمله جنید گفته‌اند (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۵۶)، آثار متعددی از وی شناخته شده است و بعضی از آن‌ها مانند الرعایه، پیوسته مورد توجه و استفادهٔ مؤلفان بوده است. ابوالحسین نوری را حافظ ابونعیم از ائمه معرفی می‌کند (حلیه الاولیاء، ج ۱۰ ص ۲۴۹) و کار بزرگ و بی‌نظیر او را در محنت غلام الخلیل جز هجویری (کشف المحجوب، ص ۲۸۷) و ابوسعید خرقوشی (تهذیب الاسرار، ص ۲۸۶)، دیگران هم نقل کرده‌اند.^{۳۶} همچنین حکیم ترمذی نیز در تاریخ تصوف حضور بسیار مؤثر داشته است و تأثیر شگرف بعضی از آثار او، مانند ختم الاولیاء، در تصوف مشهور است. با این حال، چرا جز کشف المحجوب هیچ یک از متون صوفیه اشارهٔ روشنی به طریقت و پیروان آن‌ها ندارند، آیا سرنوشت تقریباً همانندی که هر سه داشته‌اند: تنهایی و عزلت‌ناگزیر محاسبی، اتهام نوری به حلول و گرفتاری‌های ترمذی در ترمذ و بلخ به سبب سخنانش در باب ولایت^{۳۷}، در این جا مؤثر افتاده است و مؤلفان از این شخصیت‌های پرماجرا و بحث‌انگیز کمتر سخن گفته‌اند؛ یا باید جواب را در گفته‌ای از هجویری جست که «امروز ... هیچ مذهب اندر تصوف بر حال خود نمانده است الا مذهب سیاری» (کشف المحجوب ص ۳۷۲)؟

در پایان سخن به یک پرسش احتمالی خوانندهٔ کشف المحجوب نیز باید پاسخ داد که «آیا فرقه‌های صوفیه، از آغاز تا روزگار هجویری، در واقع دوازده فرقه و همین دوازده فرقه بوده‌اند؟ پاسخ منفی، ظاهراً دور از احتیاط است، به خصوص که در قلمرو گسترهٔ تصوف اسلامی، از حلب تا کاشغر، مشایخ صاحب رأی و اندیشه و صاحب طریقت کم نبوده‌اند، به علاوه در نواحی مختلف گروه‌هایی نیز، هرچند مبطل، بوده‌اند که ممکن بود آن‌ها را از زمرهٔ صوفیان محسوب کرد، چنان‌که پیش از این از قول مطهر بن طاهر مقدسی، مؤلف البدء و التاریخ آورده‌ایم. از طرف دیگر، چه بسا هر یک از این گروه‌ها نیز، تانیمه‌های قرن پنجم، دگرگونی و تغییر یافته و نام‌های

دیگری پیدا کرده باشند، چنان که هجویری خود به تغییر و تطور آن‌ها اشاره دارد. اما انتخاب «دوازده» ظاهراً از آن جاست که ارباب مقالات این عدد را با سابقه‌ای که در تاریخ علم^{۳۸} و نیز در کتب دینی و منابع اولیه اسلامی دارد^{۳۹}، با معنایی خاص می‌دیده‌اند و ارزش و حکمی دیگر برای آن می‌دانسته‌اند. نمونه بسیار نزدیک آن، قول دیگر هجویری است در ذکر ملاحظه که آنان را «دوازده» گروه می‌داند (کشف المحجوب، ص ۲۴) و این سخن اخیر، خود به خود این سؤال را پیش می‌آورد که «با همه اهمیت عدد» دوازده، برای هجویری چرا وی در بخش دوم کتاب، «کشف الحجاب»‌ها، یازده باب آورده است؟



پای نوشت ها:

۱- این مقاله را مدت‌ها پیش نوشته بودم. پس از دیدن مقاله استاد بزرگوار و نکته‌سنج دکتر شفیع کدکنی با نام مشکل هجویری در طبقه‌بندی مکاتب صوفیه، چاپ شده در شماره نخست مجله مطالعات عرفانی، خواستم از چاپ آن چشم‌پوشم. در عین حال چون دیدم شاید برای کسانی مفید باشد، آن را به دست چاپ دادم.

۲- دلیل این که می‌گویم هجویری بعد از ۴۶۹ در گذشته است، آن است که آخرین شخصیتی که در کشف المحجوب از او مانند درگذشتگان سخن گفته می‌شود، ابوالقاسم کرکانی (م: ۴۶۹) است. برای توضیح بیشتر رجوع کنید: کشف المحجوب، مقدمه مصحح، صفحات سی و نه - چهل و یک.

۳- نخستین کسی که چنین پرسشی را مطرح کرده است، تصوف‌شناس معروف انگلیسی رینولد انیکلسن (م: ۱۹۴۵) است در مقدمه‌ای که بر ترجمه خود از کشف المحجوب به انگلیسی نوشته است. رک:

The KASHF AL - MAHJUB.

The Oldest Persian Treatise on Sufism. London. 1936. PXIV

و نیز ترجمه این مقدمه به فارسی: مجله مطالعات عرفانی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۴، ص. ۳۶-۱۷

۴- از جمله در کشف المحجوب، علاوه بر ذکر خلفای چهارگانه که «پیشرو» صوفیان قلمداد

می شوند (و در اللمع و تهذیب الاسرار هم سابقه دارد)، ترجمه امام جعفر صادق، ابوحنیفه نعمان بن ثابت، ابو عبدالله شافعی و احمد بن حنبل نیز در جمع مشایخ صوفیه آمده است.

۵- ابونصر سراج طوسی (م: ۳۷۸)، از مؤلفان صوفیه، نخستین کسی است که درباره صوفی و تصوف سخنانی آورده است. وی می گوید: «صحابت رسول (ص) برای اصحاب حرمتی داشت که آن ها نمی خواستند به صفت دیگری منسوب شوند و گرنه آنان خود صوفی بودند.» و بنابراین او هم مانند قشیری معتقد است که به کار رفتن کلمه «صوفی» برای گروهی از مسلمانان، پس از «صحابی» و «تابعی» بوده است. ر.ک: اللمع، ص ۲۱، الرسالة القشیریه، ص ۴۲ و ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۴.

۶- ظاهر اول کسی که به «صوفی» شهرت یافته است، ابو هاشم صوفی، معاصر سفیان ثوری (م: ۱۶۱) و ابراهیم ادهم (م: ۱۶۶) است. ر.ک: طبقات الصوفیه هروی، ص ۶، نفحات الانس، ص ۲۷. جاحظ (م: ۲۵۵) نیز وقتی از بعضی از نساک (جزاهدان) نام می برد، وی را «ابو هاشم صوفی» معرفی می کند. البیان و التبین، ج ۱ ص ۳۶۶.

۷- در این باره رجوع کنید: تاریخ قرآن، ص ۴۰۷ به بعد.

۸- یک نمونه از این تفاوت های عملی را در جامعه ای که بعضی از مشایخ می پوشیده اند، می توان دید (با این که جامعه رسمی و عمومی صوفیان خرقه بود). گفته اند: فتح بن شخرف (م: ۲۷۳) و شاه بن شجاع کرمانی (م: بعد از ۲۷۰) مانند لشکریان قبا می پوشیدند (طبقات الصوفیه هروی، ص ۸۲ و ۲۳۶). ابوحاتم عطار (استاد جنید) ظاهر تجار داشت (همان، ص ۹۳)، ابوالحسین نوری (م: ۲۹۵)، ابوعثمان حیری (م: ۲۹۸)، سیروانی (صغیر یا کبیر؟) و باب فرغانی (از معاصران هجویری) طبلسان داشتند، ابوالعباس نهاوندی (م: ۳۳۱) با خفتان می رفت، ابوعلی دقاق (م: ۴۰۵) مانند کردان گلیم می پوشید (همان، ص ۲۳۶)، ابوسعید ابی الخیر (م: ۴۴۰) دفی مصری یا گلیم مصری می پوشید (کشف المحجوب، ص ۲۵۰، نفحات الانس، ص ۳۵۰).

۹- سیروانی صغیر، از معاصران جنید و شبلی گفت: «الصوفی من یكون مع الواردات لامع الاوراد». قشیریه، ص ۴۶۸ و ترجمه آن، ص ۴۷۴، طبقات الصوفیه هروی، ص ۵۶۷ و سال ها بعد سنایی (م: حدود ۵۲۷) درباره اولیا گفت (حدیثه، ص ۵۹):

...زان که مردان در این کهن خانه
چون به باغ خدای بگرازند

نوگرقتند بی دم و دانه
هر چه تلقین بود براندازند

و بسنجید با سخن عین القضاة که هیچ مذهب را در ابتدای حالت بهتر از ترک عادت نمی شناسد.

تمهیدات، ص ۲۱.

۱۰- ر.ک: پیدایش و سیر تصوف، ص ۸۷-۴ (در اینجا مجموعه ای از تعاریف تصوف با ترتیبی تاریخی عرضه شده است).

۱۱- این تفاوت سلوک و مشرب گاهی در میان شیخ و مرید (استاد و شاگرد) نیز دیده می شد، چنان که گفته اند وقتی ابو جعفر سماک، از مشایخ سری سقطی، جمعی را در حضور سری دید، به قصد سرزنش گفت: «یاسری! صرت مناخ البطالین!» او را ترک کرد. نفحات الانس، ص ۵۲.

۱۲- از حکیم ترمذی بیش از شصت کتاب و رساله باقی است و ختم الولایه (ختم الاولیای) او از همه مهم تر و معروف تر است که از همان روزگار تألیف مورد بحث و توجه خوانندگان و مؤلفان بوده است.

- بهترین چاپ اولیا همان است که در سال ۱۹۶۵، به تحقیق عثمان اسماعیل یحیی در بیروت انجام گرفته است و نیز رک: جستجو در تصوف ایران، ص ۵۲-۵۳.
- ۱۳- نگارنده، با تأسف فراوان این رساله را ندیده است، اما ظاهراً به طبع رسیده است. رک: جستجو در تصوف ایران، ص ۱۱۵.
- ۱۴- مستملی بخاری که غالباً در شرح خود بر التعرف اطلاعات مفیدی به دست می دهد در این باب نکته تازه ای ندارد. رک: شرح تعرف، ص ۱۳۳.
- ۱۵- چندی از این منابع آثار ابو محمد جعفر بن نصیر خلدی (م: ۳۴۸) است که هجویری هم، ظاهراً، بعضی از آن ها را در اختیار داشته و در کشف المحجوب با نام «حکایات» یا «حکایات عراقیان» به آن اشاره می کند. رک: کشف المحجوب، ص ۶۶۴ و نیز حلیه الاولیا، ج ۹ ص ۸۸، ۹۳ و...، یا کتابی از محمد بن ابراهیم بغدادی (ق) که در ضمن ترجمه یحیی بن معاذ رازی از او نام می برد. (همان، ج ۱۰ ص ۷۰-۵۱) و یا کتبی که در گزارش احوال عمر بن عبدالعزیز ذکر می کند. (همان، ج ۵ ص ۲۵۳-۳۵۳).
- ۱۶- هجویری نیز مالک بن انس، مؤسس فرقه مالکیه را با همه عظمتش در فقه و مقامش در زهد (رک: حلیه الاولیا ۳۱۶/۶، و فیات الاعیان ۱۳۵/۴) در میان پیشروان تصوف نیاورده است.
- ۱۷- در طبقات الصوفیه سلمی به تصحیح نورالدین شریبه، صفحه ۱۴۱ چنین است و بی تردید خطاست. چون به ساگی نمی توان پذیرفت کسی که یوسف اسباط (م: ۱۹۶) را دیده و سخنانی از او نقل کرده است (طبقات الصوفیه ۱۴۱)، مصاحب مریدان ابوالحسین نوری (م: ۲۹۵) باشد و چون در منابع تصوف «نوری» دیگری هم نمی شناسیم، بنابراین بهتر آن است که سخن جامی را قبول کنیم که «طریقت وی در تصوف طریقت سفیان ثوری بود، زیرا که با اصحاب سفیان صحبت داشته بود.» این معنی را روایت دست نوشته دیگری که استاد شریبه در اختیار داشته است نیز تأیید می کند. رک «نفحات الانس، ص ۶۵، طبقات الصوفیه سلمی، ص ۱۴۱ (پانوشت).
- ۱۸- رک: ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ص ۱۷۴.
- ۱۹- چنین تعبیری را در سخنان ابوبکر کلابادی هم می توان دید. رک: التعرف، ص ۱۹، شرح التعرف، ص ۸۱.
- ۲۰- کشف و بیان رابطه بعضی از اصول با هر یک از مشایخ و برجستگی و اهمیتشان در میان عناصر عقیدتی و عملی آن ها، اگر به فرض از هجویری هم نباشد، پس از سال سیصد و هفتاد و یک (سال درگذشت ابوعبدالله خفیف، شیخ خفیفیه)، یعنی نزدیک به روزگار هجویری، انجام یافته است.
- ۲۱- رساله الملامتیه و الصوفیه و اهل الفتوة، با مقدمه ای درباره ملامت و ملامتیان به تصحیح تصوف شناس معروف مصری، دکتر ابوالعلاء عیفی به سال ۱۹۴۵/۱۳۶۴ به طبع رسیده است و هم آن را با ترجمه مقدمه به فارسی، در مجموعه آثار ابوالرحمان سلمی (ج ۲، ص ۳۲۵-۴۳۹) آورده اند.
- ۲۲- درباره ملامتیه، رک: جستجو در تصوف ایران، ص ۳۳۵، مکتب حافظ، ص ۱۱۴.
- ۲۳- درباره «عمی، عمی»، رک: دفتر روشنائی، ص ۳۸۰.
- ۲۴- احتمالاً این «جزو = جزوه، رساله» همان «کتاب النور» است که اخیراً به همراه ترجمه و مقدمه و توضیحات لازم به اهتمام استاد دکتر شفیعی کدکنی، با نام «دفتر روشنائی»، در انتشارات سخن به طبع رسیده است.

- ۲۵- در معارف بهاء ولد (ج ۲، ص ۳۴۶) آمده است: «شی صوفی حکایت می کرد که طایفه حقیقیان (پانویس مصحح: ظاهر اخفیفیان) در بند شوق رؤیت اند. طایفه ابویزیدیان و جنیدیان از دو کون آزادند. ۲۶- نیز رک: جستجو در تصوف ایران، ص ۵۶-۵۸.
- ۲۷- نیز رک: حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۳۹ (و اینجا از نسخین نمونه های معرفی سلسله نسبت برای مشایخ صوفیه در متون فارسی است. بسنجید با: قشیریه، ص ۴۸۹ و ترجمه آن، ص ۵۰۸، سخن ابوعلی دقاق در گرفتن طریقت).
- ۲۸- ظاهرآ از نمونه های نخستین این نوع سلسله ها همان است که جعفر خلدی (م: ۳۴۸) سلسله اخذ طریقت و تعلیم خود را به اصحاب بدر می رساند. رک: ترجمه فارسی الفهرست، ص ۳۴۳.
- ۲۹- با این که ابوخلمان دمشقی را از شاگردان ابوعبدالله سالمی گفته اند. به علاوه ابونصر سراج طوسی که مدتی با ابوعبدالله سالمی صحبت داشته و بعضی از اقوال او در کتاب خود آورده است، اثری از حلول در اندیشه های او در نیافته است. رک: کشف المحجوب، ص ۷۴۵ (تعلیقات)، اللمع، ص ۴۳۶.
- ۳۰- بنا به روایت شیخ الاسلام انصاری، ابوعبدالله خفیف «امام بود، وی را شیخ الاسلام می خواندند.» طبقات الصوفیه هروی، ص ۵۳۷.
- ۳۱- ابوعبدالرحمان سلمی در تاریخ الصوفیه خود می گوید: «هو الیوم شیخ المشایخ، و تاریخ الزمان لم یبق للقوم اقدم منه سناً و لا اتمّ حالاً و وقتاً.» شد الأزار، ص ۴۱.
- ۳۲- رک: سیرت شیخ کبیر (مقدمه مصحح)، ص ۱۷-۱۸ و اگر هم با ابوعبدالرحمان سلمی دیدار نکرده باشد، وجود مکاتباتی در میان آن ها حتمی است. رک: طبقات الصوفیه سلمی، ص ۴۶۶.
- ۳۳- اصل این کتاب، یعنی نوشته ابوالحسن دلمی به زبان عربی بوده است که ترجمه هایی از آن موجود است. ترجمه رکن الدین یحیی بن جنید شیرازی (زنده در قرن هشتم)، با تصحیح خانم، ا. شمل طاری به طبع رسیده است. رک: سیرت شیخ کبیر، مقدمه مصحح (ترجمه دکتر توفیق سبحانی)، ص ۴۴.
- ۳۴- برای اطلاع بیشتر درباره ابواسحاق کازرونی، رک: کشف المحجوب، ص ۲۶۱ و ۷۸۳، فرقه های اسلامی، ص ۸۴.
- ۳۵- لویی ماسینیون ابوعبدالله خفیف را مرشد روحانی روزبهان می داند. رک: سیرت شیخ کبیر، (مقدمه مصحح)، ص ۷.
- ۳۶- رک: تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۷۸، ترجمه احیاء العلوم، (منجیات) ص ۹۴۹، نفحات الانس، ص ۱۰۸.
- ۳۷- در این باره، رک: تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۲۱۱، الانساب، ج ۵ ص ۲۰۷، و فیات الاعیان، ج ۲ ص ۵۸، جستجو در تصوف ایران ص ۵۱.
- ۳۸- آن چه عاجلتاً در این باره یافتیم، مقاله ای است که در دایرة المعارف مصاحب، ذیل (شمال) آمده است.
- ۳۹- چند نمونه: به ضرب عصای موسی (ع) دوازده چشمه از سنگ گشود (بقره ۶۰/ و اعراف/ ۱۶۰)، نقیبان بنی اسرائیل دوازده نفر بودند (مانده ۱۲/ و نیز رک: روض الجنان، ج ۶ ص ۲۹۴)، بنی اسرائیل به دوازده سبط تقسیم شدند (اعراف/ ۱۶۰)، شماره ماه ها و در نزد خدا دوازده است (توبه/ ۳۶) و نیز رک: روض الجنان، ج ۹ ص ۲۳۷، بنا به اعتقاد گروهی مدبران جهان دوازده تن اند (آفرینش و تاریخ، ص ۲۲۸)، برای هر سبطی دوازده طاق است (همان، ص ۴۶۷)، از فرزندان رسول (ص) دوازده تن شریف (= سید و سرور) اند (همان، ص ۷۴۲)، شمار ائمه بر مبنای دوازده ماه، دوازده است (همان، ص ۸۱۶) و ...

منابع:

- آفرینش و تاریخ؛ مطهرین طاهر مقدسی، با مقدمه، ترجمه و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران، ۱۳۷۴.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ محمد بن منور، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، موسسه انتشارات آگه، تهران، ۱۳۶۶.
- الانساب؛ ابوسعید عبدالکریم سمعانی، با مقدمه عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان، ۱۹۸۸/۱۴۸.
- الیوان و التبین؛ ابو عمرو جاحظ، به تصحیح عبدالسلام هارون، دارالفکر، بیروت.
- التعرف؛ ابوبکر محمد کلابادی، به کوشش دکتر محمد جواد شریعت، اساطیر، تهران، ۱۳۷۱.
- الرسالة الفشیریة؛ به تحقیق عبدالحلیم محمود و دکتر محمود بن شریف، قاهره، ۱۹۸۹/۱۴۰۹.
- الفرق بین الفرق؛ عبدالقاهر بغدادی، به تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه.
- اللمع فی التصوف؛ ابونصر سراج طوسی، جهان تهران (از روی چاپ نیکلسن).
- الملائیة و الصوفیة و اهل الفتوة؛ ابوعبدالرحمان سلمی، با تصحیح ابوالعلاء عفیفی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲ (مجموعه آثار سلمی ۴۰۲/۲-۴۳۹).
- المنقذ من الضلال؛ الغزالی، با ترجمه فرانسوی فرید جبر، چاپ دوم، بیروت، ۱۹۶۹.
- پیدایش و سیر تصوف؛ رینولد ا. نیکلسون، ترجمه محمد باقر معین، توس، تهران، ۱۳۵۷.
- تاریخ بغداد؛ ابوبکر احمد خطیب بغدادی، قاهره و بغداد، ۱۳۴۹ هـ.
- تاریخ قرآن؛ دکتر محمود رامیار، امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- تبصرة العوام فی معرفة الانام؛ (منسوب به) سید مرتضی بن داعی حسنی، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، اساطیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ترجمه احیاء علوم الدین؛ مویذالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی.
- ترجمه رساله قشیریه؛ ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
- تلیس ابلیس؛ ابن جوزی، تصحیح و تعلیق دکتر سید جمیلی، بیروت.
- تمهیدات؛ عین القضاة همدانی، به تصحیح عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۰.
- تهذیب الاسرار؛ عبدالملک خرگوشی، با تصحیح بسام محمد بارود، المجمع الثقافي، ابوظبی، ۱۹۹۹.
- ثمار اقلوب فی المضاف و المنسوب؛ ابومنصور ثعالبی نیشابوری، به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۶۵/۱۳۸۴.
- جستجو در تصوف ایران؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- جواهر الاسرار و زواهر الانوار؛ کمال الدین حسین خوارزمی، مقدمه و تصحیح محمد جواد شریعت، مشعل، اصفهان، ۱۳۶۰.
- حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر؛ جمال الدین ابوروح لطف الله، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران، ۱۳۶۶.

- حدیقه الحقیقه؛ سنایی غزنوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء؛ ابونعیم اصفهانی، بیروت، دارالفکر.
- ختم الاولیاء (=ختم الولایه)؛ محمد بن علی حکیم ترمذی، به تصحیح عثمان یحیی، بیروت.
- دایرة المعارف فارسی؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
- دفتر روشنائی؛ ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران، ۱۳۸۴.
- روض الجنان (تفسیر ابوالفتح رازی)؛ به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، آستان قدس رضوی.
- سفرنامه ابن بطوطه؛ ترجمه دکتر محمد علی موحد، چاپ ششم، آگه، تهران، ۱۳۷۶.
- سیرت شیخ کبیر (= سیرت ابن خفیف)؛ ابوالحسن دیلمی، ترجمه رکن الدین شیرازی، به تصحیح ا. شیمیل طاری، به کوشش دکتر توفیق سبحانی، بابک، تهران، ۱۳۶۳.
- شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار؛ معین الدین جنید شیرازی، به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸.
- شرح تعرف؛ ابوابراهیم مستملی بخاری، با مقدمه محمد روشن، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
- طبقات الصوفیه؛ ابو عبدالرحمان سلمی، به تصحیح نورالدین شریه، چاپ دوم، قاهره، ۱۹۶۹/۱۳۸۶.
- طبقات الصوفیه؛ خواجه عبدالله انصاری، مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولایی، توس ۱۳۶۲.
- عوارف المعارف؛ شهاب الدین عمر سهروردی، به تصحیح محمد عبدالعزیز خالدی، تهران، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۹/۱۴۲۰.
- فردوس المرشدیه؛ محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸.
- فرقه های اسلامی؛ مادلونگ، ترجمه دکتر ابوالقاسم سرّی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.
- کتاب الفهرست؛ ابن ندیم، با ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- کشف المحجوب؛ ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ دوم، سروش، تهران، ۱۳۸۴.
- مصباح الهدایه؛ عزالدین محمود کاشانی، با مقدمه و تصحیح جلال همایی، تهران، چاپ دوم، کتابخانه سنایی.
- معارف بهاء و ولد؛ محمد ن حسین خطیبی بلخی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۷۲.
- نامه های عین القصص؛ به اهتمام علی نقی منزوی و عقیق عسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- نفحات الانس؛ نورالدین عبدالرحمان جامی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ چهارم، موسسه اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲.
- وفيات الاعیان؛ ابن خلکان، با تصحیح احسان عباس، بیروت، ۱۳۷۹ هـ ق.